

# دلاور آذربایجان بابک خرم دین



فصل سوم سعید نفیسی

بازنگاری از نیلوفر شمیرانی

\* برای آگاهی از مطالب فصل اول به نشانی زیر بروید :

<http://www.mahnaaz.com/md/bk.pdf>

و فصل دوم در این نشانی :

<http://www.mahnaaz.com/md/bk2.pdf>

## بابک خرم دین در دیده خاور شناسان

خاورشناسان در کتابهای مختلف خود جسته و گریخته درباره بابک خرم دین سخن رانده اند و چون مأخذشان همانهایی است که در تدوین این کتاب بکار برده ام چیزی بر آنچه گذشت نمی افزایند و بحث کافی در این زمینه نکرده اند .

به جز مقالاتی جداگانه که خاورشناس نامی آلمانی فلوگل در مجله انجمن خاورشناسی آلمان شماره ۲۳ صفحه ۵۱۱ به بعد نوشته است ، خاورشناس فرانسوی کلمان اوار در دایرة المعارف اسلام جلد اول صفحه ۵۵۷, ۵۵۸ مختصری درین زمینه دارد بدینگونه :

بابک ، پیشوای طریقه خرمیان ، نامش شکل معرب کلمه فارسی پاپکست . می گویند پسر روغن فروش دوره گردی بود ، کارهای پستی داشت تا هنگامی که جاویدان بن سهل ، پیشوای خرمیان ، پی به هوش او برد . پس از مرگ وی ، دعوی کرد که روح او درو راه یافته است و آغاز کرد مردم را در گرداگرد البذ در اران برانگیزد .  $۲۰۱ = ۸۱۶ - ۸۱۷$

در ۲۰۴ ( ۸۱۹ - ۸۲۰ ) یحیی بن معاذ برو تاخت و کاری از پیش نبرد . در روزگار خلیفه المعتصم ، پیشروان لشکر به فرماندهی بغا کبیر چون در هشتاد سر ، در اطراف مراغه ، شکست خوردند ، افشین به عهده گرفت که با این شورشی جنگ کند . ( ۲۲۱ ) و توانست یکی از سردارانش طرخان را به غفلت بگیرد . پس از دریافت مدد و پول ، افشین بر سردار دیگر ، آدین ، حمله برد و در نتیجه احتیاطی که کرده بود که در بلندی ها پیشاهنگان کوهستانی ( کوهبانیه ) که نشانه هایی می دادند بگمارد لشکریان خود را از ناسامانی رهاوند ، این سردار آهسته پیش می رفت و لشکرگاه خود را با آهن های تیز ( خسک ) پناه می داد .

البذ را گرفتند و تاراج کردند ( آدینه ۱۸ رمضان ۲۲۲ = ۲۶ آوریل ۸۳۷ ) پس از حمله بیهوده ای که داوطلبان بصره کرده و هجومی که لشکریان فرغانه برده بودند .

افشین چون شهر را بدست سپاهیان مهندس ( کلغاریه ) ویران کرد ، بابک گریخت و بدست سهل بن سنباط افتاد ، که امیری ارمنی بود و واداشت در شکار او را بگیرند ، چون وی را به افشین سپردند ، به سامرا فرستادند ( پنجشنبه ۲ صفر ۲۲۳ = ۳ ژانویه ۸۳۸ ) ، المعتصم بی آنکه رعایت زنهار نامه ای را که داده بود بکند ، او را سوار بر فیلی گرداند و با خوش سلیقگی در بیرحمی کشتش ، پیکرش برداری آویخته ماند که نام آن را بر یکی از برزن های شهر گذاشتند .

پادشاهی او بیست سال کشیده بود.

در داستانی که فهرست ( ص ۳۴۳ - ۳۴۴ ) خلاصه ای از آن را داده است بر تخت نشستن او در البذ رسوم خاص دارد :

پوست گاو تازه کنده گسترده بر زمین ، تکه نان در شراب ، اعطای دسته ای از ریحان در زناشویی .

مآخذ :

طبری ( چاپ دوخویه ) ج ۳ ص ۱۰۱۵ و ۱۱۸۷ و بعد ، مسعودی ، مروج الذهب ج ۷ ص ۶۲ و ۱۲۳ و بعد ، ابن الاثیر ( چاپ تورنبرگ ) ج ۶ ص ۳۱۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۷ ، ابن خلدون - عبر ج ۳ ص ۲۵۸ - ۲۶۲ ، ابن الندیم - الفهرست ص ۳۴۳ - ۳۴۴ ، ژ .

فلوگل در مجله انجمن خاور شناسی آلمان شماره ۲۳ ص ۵۱۱ و بعد .

خاور شناس معروف ولادیمیر مینورسکی در مجله آموزشگاه مطالعات خاوری و افریقایی شماره ۳/۱۵ سال ۱۹۵۳ ( ص ۵۰۴ - ۵۲۹ ) مقالاتی به عنوان

#### Caucasica IV

درباره سهل بن سنباط و حوادث زمان بابک دارد که عنوان آن را باید « قفقازیات ۴ » ترجمه کرد و ترجمه آن بدینگونه است :

#### قفقازیات ۴

«سرزمین آذربایجان شوروی امروز تقریباً همان است که در قدیم البانیای قفقاز ( به ارمنی : الوانک - به تازی : اران یا الران ) می گفتند .

به بیست و شش زبان در آلبانیا سخن می گفتند و شاه مستقلی داشته است ( سترابون فصل ۱۱ بند ۴ ) .

در مدت ۷ قرن از لشکر کشی پمپه در ۶۵ - ۶۶ پیش از میلاد که بیشتر آگاهی ما درباره زندگی باستانی این سرزمین از آنجاست تا استیلای تازیان در قرن هفتم میلادی تغییراتی عظیم درین ناحیه روی داده است و این تغییرات در زیر نفوذ ایرانیانی بوده است که تا معابر قفقاز را در شاهراه های خزر و آلان در شمال در دست داشتند و نفوذ معنوی

ارمنیان نیز در آن موثر بوده و در نتیجه آن بازمانده مردم آلبانیا به دین ترسایان ارمنی گرویده اند .

---

جغرافیا نویسان تازی معتقدند که هنوز در حوالی بردعه ( به فارسی پیروز آباد و به زبان ارمنی پرتو ) به زبان ارانی سخن می گفته اند اما اکنون تنها در دو دهکده که مردم آن اودی اند (\*) بازمانده زبانی که آثار ارانیان در آن هست باقیست .

---

\* رجوع کنید به کتاب بلیناس ۶ ، ۱۳ ، ۱۶ و به کتاب اوتن ، جغرافیای ارمنستان در کلمه : اوتی . این ایالت باستانی شاید در هر دو کرانه رود کور امتداد داشته بوده باشد در صورتیکه دهکده هایی که هنوز باقی است در نواحی شکی نزدیک تنگ هایی که به داغستان جنوبی می رفته واقع شده است .

---

چون مقصود ما مطالعه در اوضاع قرن نهم و دهم میلادی است به تغییراتی که تاخت و تاز ترکان اغوز در قرن یازدهم فراهم کرده و مردم این نواحی ترک شده اند کاری نداریم . منابع تازی و ارمنی هر دو نشان میدهند که استیلای تازیان به هیچ وجه خاندان های شاهی ارانی و ارمنی را از میان نبرده بلکه همچنان به عنوان دست نشانده آنان در پادشاهی باقی مانده اند . از هر پیشآمدی بهره گرفته اند تا حقوق موروث خود را از دست ندهند و توانسته – اند در برابر استیلای تازیان و سلجوقیان و مغول ایستادگی کنند و حتی امروز جائی که به آن ارتفاعات قراباغ می گویند و در آذربایجان شوروی است بنام آنها است . (\*)

---

\* گذشته از دهکده های بیشمار ارمنی که در سراسر قسمت شرقی ماوراء قفقاز است .

---

دوره انقراض این حکومت های نیم مستقل دشواری های بسیار در مطالعه فراهم می کند . در مآخذ تازی (\*) و ارمنی (\*\*) توجه بیشتر به وقایع خاصی کرده اند و ما برای به هم پیوستن سلسله حوادث گرفتار دشواری می شویم .

---

\* بلاذری (متوفی در ۲۷۹ = ۸۹۲) ، یعقوبی (متوفی در ۲۸۴ = ۸۰۷) ، طبری (متوفی در ۳۱۱ = ۹۲۳) .  
\*\* تماس ارتسرونی (پیش از سال ۱۰۰۰ میلادی) ، آشوغیک (بلافاصله پس از ۱۰۰۰ میلادی) ، و چند تاریخ نویس دیگر از ایشان مانند استفانس اربلیان (در حدود ۱۳۰۰ میلادی) .

---

کتاب تاریخ نویس البانی موسس کلنکتوسی که کتاب خود را به زبان ارمنی نوشته است (قرن دهم) شامل مطالب بسیار است . اما اشارات تاریک و بریدگی های بی موقع در رشته سخن بیشتر سبب سرگردانیست . ( \* )

---

\* از تاریخ آلبانیای او که پاتیکان به روسی ترجمه کرده است بهره مند شده ام ، چاپ سن پترزبورگ ۱۸۶۱ – برای روشن شدن نکاتی چند مدیون آقای س . دوست هستم که مشغول تهیه چاپ تازه ای از متن ارمنی کتاب است .

### C. Dowsett

اشکال خاصی که پیش می آید این است که در این زمان ارمنیان به روش تازیان کنیه هائی داشته اند (مانند ابو موسی و ابو اسد و جز آن) که هیچ با نام های ارمنی پیوستگی ندارند . همین نکته در خاندان هایی که به جز این وجه اشتراکی با یکدیگر نداشته اند بسیار دیده می شود ، چنانکه امتیاز در میان چندین سهل و چندین واساک و چندین سمبات که در یک زمان می زیسته اند کار دشواریست .

از نظر اسلامی بیشتر از حوادثی بهره مند می شویم که این پیوستگی را ناگهان از میان می برد ، مانند شورش بابک ( ۸۲۲ – ۸۳۷ ) و از میان رفتن وی و دیگر از میان رفتن امیر مستقل تازی در تفلیس ( ۸۵۲ ) و سخت گیری بوغا فرمانده لشکریان خلیفه که با همدستان پیشین خود کرد و به تبعید همه شاهزادگان ارمنی به بین النهرین ( ۸۵۴ ؟ ) ، انجامید .

سرانجام ( در اوایل قرن دهم ) جنبش عظیم طوایف ایرانی به قیام کوتاه مرزبان بن محمد بن مسافر سرکرده دیلمیان منتهی شد که قلمرو او تا آذربایجان و کرانه رود ارس و حتی رود کور تا پای کوه های قفقاز رسید .

از دو مبحثی که از این پس خواهد آمد یکی مربوط به سهل پسر سنباط است در زمان شورش بابک و دیگری مربوط است به فهرست خراج گزاران مرزبان که در کتاب جغرافیای ابن حوقل ( ۹۹۷ میلادی ) باقی مانده است .

### سهل بن سنباط از مردم شکی واران

- ۱ - وضع عمومی حوزه ارس و کور
- ۲ - ارتقای سهل
- ۳ - جانشینان او
- ۴ - عیسی بن اصطیثانوس

#### ۱ - وضع عمومی

پیش از معرفی سهل پسر سنباط ضروریست از چند تن پیشینیان او که دست نشانده تازیان در حدود سال ۸۲۰ میلادی بوده اند نام ببریم .

درباره کران های جنوبی ارس در نواحی کوهستانی که اکنون قراجه داغ (\*) می گویند و از شمال تا خطی که اردبیل و تبریز را به هم می پیوندد امتداد دارد پس ازین در سرکشی بابک در برابر نماینده خلیفه مطالبی خواهد آمد .

---

\* بهتر آنست بگویم که کلمه ترکی قراجه در این مورد اشتقاق عامیانه یک نام باستانی است . رجوع کنید به جزء دوم کلمه بلوان کرج ( ؟ ) مذکور در دایرة المعارف اسلام در کلمه اوروم

روبروی قراجه داغ ، در کرانه شمالی رود ارس و نزدیک ملتقای رود کور با ارس راه کوهستانی دیگری هست که در آن زمان در حواشی آن حکومت نشین های جزیی بوده اند .  
در گوشه شمال شرقی آن ( در کنار رود ترتر ) پای تخت جانشینان شاهان البانیا بوده که از بازماندگان مهران (از زمان ساسانیان) بوده اند. در گوشه جنوب شرقی البانیا در کرانه رود ارس به چند امیربرمی خوریم ( درختیش و ورثان) که نسبتشان کاملا روشن نیست .

در مغرب ( \* ) کشوری هست که سیونیا (در زمان ارمنی : سیونیک ) نام دارد و فرمانروایان آن از یک خاندان مخصوص ارمنی از بازماندگان سیساک (\*\*) بوده اند .

---

\* بیشتر در مغرب اکرا

\*\* هر چند که با عناصر دیگر آمیخته شده اند . رجوع کنید به کتاب استفانس اربلیان – تاریخ سیونیک ترجمه بروسه ، جلد اول ، صفحه سی و دو

Brosset 1864

و به کتاب مینورسکی : مطالعات در تاریخ قفقاز ، چاپ 1953 صفحه ۶۷ – ۷۴

Studies in Caucasian History

---

چنان می نماید که کرانه جنوبی رود کور جزو قلمرو مهران ها بوده اما وضع پایداری نداشته است . در آن سوی رود کور قلمرو مهم اسلامی شروان بوده که در سراسر دوره ساسانی استقلال داشته ولی درین روزگار خاندان یزیدیان از قبیله شیانی در آن فرمانروا بوده اند .  
در مغرب شروان سرزمین قبله بود که مردم آن از نژادهای مختلف بوده اند ( حتی شامل عده ای از خزران بوده ) و فرمانروایی آن با امیری از ترسایان بوده است . نژاد این امیران قبله و شکی معلوم نیست اما بواسطه وصلت هایی که پیوسته با امیران کران های راست ( \* ) رود می کرده اند می توانیم به پیوستگی آنها با یکدیگر پی ببریم .

---

\* کاملا ممکن است که مهرانیان گاه گاهی بر کران های چپ رود کور استیلا یافته باشد . درباره یکی از بازماندگانشان هامام (گریگور ) پسر ادرنرسه ( که معاصر افشین ۸۸۹ – ۹۰۱ بود ) در کتاب موسس ، ج ۳ فصل ۲۲ ( ترجمه ص ۲۷۸ ) گفته شده که استیلای خود را « به آن سوی » که ظاهرا مراد ساحل چپ رود کور است رسانده بود .

بطریق نشین های آلبانیا که ارمنی شده بودند این پیوستگی ها را در دو کرانه رود نگاه می داشتند .  
کمی دورتر و در حوزه رود الازان وضع روشن نیست و چنان می نماید که یکی از امیر نشین های  
ملوک الطوایف که در زبان گرجی **هرتی** نام داشته در آنجا بوده باشد .

## Hereti

و باز هم آنسوتر در مغرب آنجا که امروز کاختیا ( کاخت ) می گویند و اکنون مردم آن گرجی اند در  
آن زمان امیری حکمرانی داشته که عنوان کوریکوز ( \* ) داشته است و احتمال بسیار می رود دین  
ارمنی داشته باشد و سرکردگی آنجا با قبیله ای بوده است بنام تسانار که تازیان آنها را « الصناریه »  
گفته اند ( \*\* ) .

---

\* این عنوان درین جا دشوار است جنبه دینی داشته باشد .  
\*\* این مردم را بطلیموس در ج ۸ فصل ۸ بند ۱۳ سانارایونی می نامد

## Sanaraioi

و بنا بر جغرافیای قدیمی به زبان ارمنی تنگه داریال در سرزمین آنها بوده است . رجوع کنید بحدود العالم ص ۴۰۰ - ۲  
ولی در قرن نهم و دهم مرکز تسانار یا صنار بسوی مشرق بناوحی تنگهائی که کاختیا و داغستان را به هم می پیوسته و  
به شکلی نزدیک تر بوده باید منتقل شده باشد .

## ۲ - ارتقای سهل

از سهل بن سنباط مرد پر حرارتی که در آغاز قرن نهم مقام مهمی در اران داشته است هم در منابع  
تازی و هم در مآخذ ارمنی یاد کرده اند و با آنکه این مطالب پراکنده است در حوادث آن زمان پرتو  
خاصی میفکند . نسب سهل روشن و آشکار نیست . ( \* )  
تماس ارتسرونی در ج ۳ بند ۱۱ وی را فرمانروای شکئی ها ( \*\* ) می داند و باید به یاد داشت که  
در حدود العالم پس از آنکه سخن از شکئی رفته ذکری ( بند ۳۶ ، ۳۲ ) از سمباطمان هست که شهری  
در گوشه دورتری از شکئی بوده و دژ استواری داشته است . کلمه سمباطمان به معنی خانه سمباط است  
و ممکن است جایگاه نیاکان سهل بوده باشد .

---

\* نام ترسایبی حقیقی او مشکوک است چنان می نماید که سهل نام مستعار تازی باشد .



\*\* رجوع کنید به مقاله مینورسکی در کلمه شکی در دایرة المعارف اسلام ( 1926 ) و مقاله آ . ا . کریمسکی به عنوان شکی در یادنامه ن . ی . مار . 1983 . ص 369 – 348 .

A.E.Krimsky

Pamyati N.Y.Maar

مقاله استاد من کریمسکی از حیث منابعی که به آن رجوع کرده بسیار گرانبها است اما چند اشتقاق دلیرانه در آن هست .

---

بنابر تاریخ گرجستان ( بروسه ج ۱ ص ۲۴۹ – ۲۵۰ ) در زمان شاهی شاه آرشیل دوم ( ۶۶۸ – ۷۱۸ ) سه برادر که عم خود ادرنس کور را از بینایی بازداشته بودند « از تارون به کشور شکیخ آمده بودند ... زیرا که تمام آن کشور قفقاز در همسایگی ران ( یعنی اران ) خداوندگاری نداشت . هرت و کاخت جمعیت کمی داشت که به جنگل ها گریخته بودندو این سه برادر این کشور را تا گولگولا گشادند » (\* ) سلسله نسب این برادران دشواری های بسیار پیش می آورد . (\*\* ) اما در میان سال های 700 و 800 هیچ تغییری در شکی نمی بینیم ، باید فرض کنیم که این بی خبری از خاندان سهل آغاز می شود . در حقیقت این نام ابن سنباط ( در کتاب موسس کلنکتوتسی سمباتان ) ممکن است نام خانوادگی و نام نیاکان مستقیم یا نام یکی از سه برادر ( سمبت ؟ ) یا نام پدرشان باشد . (\*\*\*)

---

\* در روایت ارمنی گالگال است که ممکن است خلخال باشد ، در کرانه راست رود کور که اکنون خیلخینا می گویند و در کنار رود دزگام تقریباً در شست کیلومتری مغرب گنجه است .  
رجوع کنید به کتاب هوبشمان « نام جاها در زبان ارمنی قدیم » ص ۲۷۲

Die Altramenischen Ortsnamen

و نیز به کتاب بروسه ج ۱ – ۲ ص ۴۹ .

\*\* مارکواریت Marquart در کتاب Streifzuge ص ۳۹۶ ، ۴۱۶ و کتاب Sudermeinien ص ۲۹۲ پنداشته است که ایشان از بازماندگان گریگور مامیکونیان بوده اند که در ۷۴۸ آشوت باگراتونی بطریق را کور کرد . ژ . لران Laurent در کتاب ارمنستان در میان بیزنتیه و اسلام – چاپ 1919 ص ۱۱۰ ایشان را پسر عم های آشوت کور شده می داند که در میان سال های ۷۵۰ و ۸۷۲ آشوت آنها را به گرجستان تبعید کرده بود .

L'Armenie enter Byzance et L'Islam

در تاریخ گرجستان در زیر عنوان همین سلسله سخن از مهاجرت دیگری است به کاخت و شکیخ که از کلارجت ( جنوب غربی گرجستان ) به آنجا رفته اند .

\*\*\* بنابر گفته و خوشت زن بیوه یکی از امیران را که سرکرده قبایل کوهستان بود ( توش ، خوندر ) آرشیل به یکی از امیران شکیخ داد که ادرنسه نام داشت . رجوع شود به کتاب بروسه ج ۱ ص ۲۵۱ .

شاید قدیم ترین مرجع درباره سهل « تاریخ آلبانیا ( اران ) تالیف موسس کلنکتوتسی » باشد .  
در شمارش بطریقان ارمنی ( ج ۳ فصل ۲۳ ) می گوید که ترداوید ( ۸۲۲ - ۸۵۰ ) و بنابر نسخه س .  
دوست ( ۸۲۱ - ۸۴۹ ) زناشویی نامشروع امیر شکئی را که مطعون شده بود بوسیله برادرش مشروع  
دانست . شکئی حتما همان شکی است و اشاره به سهل ممکن است مربوط به زمان پیش ازین باشد و  
مربوط به زمانی است که وی هنوز در اقطاع خود می زیسته است ( \* ) .  
بنابر تاریخ شروان ( بند ۲ ) به زبان تازی هنگامی که در ۲۰۵ = ۸۲۰ شورش در شکی روی داد  
عاملی را که خالد بن یزید گماشته بود مردم کشتند ( \*\* ) .

---

\* شکیخ ضبط دیگری از نام شکی است . مقابله آن با شکو ( شکئی ) را کریمسکی کرده است ولی وی سهل را با سهل  
سیونی اشتباه کرده است . ( رجوع شود به صحیفه ۱۴۹ یادداشت شماره ( ۲ ) )  
\*\* ظاهرا در دوره اول حکمرانی خالد اتفاق افتاده است . رجوع کنید به یعقوبی ص 566 . این قسمت را از تاریخ  
شروان تالیف قرن ۱۱ نقل کرده ام ، رجوع کنید به کتاب Studies من که مشغول تهیه آن هستم چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳ .

---

یعقوبی در ج ۲ ص ۵۷۹ می نویسد که چون افشین وارد آذربایجان شد ( در ۲۲۰ = ۸۳۵ رجوع شود  
به طبری ج ۳ ص ۱۱۷۱ ) محمد بن سلیمان از دی سمرقندی را حکمرانی ارمنستان داد .  
در آن هنگام سهل بن سنباط شوریده و اران را گرفته بود ( قد خالف ... و تغلب ) . شبی بر محمد کمین  
کرد و وی را شکست داد ، رجوع کنید به بلاذری ص ۲۱۱ .  
درباره ارمنستان موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۹ می گوید که در پایان سال ارمنی ۲۷۰ ( ۸۲۲ -  
۳ ) برخی از تازیان از پرتو ( بردعه ) آمدند و آماراس ( \* ) را ویران کردند و هزار اسیر گرفتند و  
مردم در متس آرانک ( در کنار رود ترتر ، پایین تر از بردعه ) حصار گرفتند .  
در همان زمان امیر زیبا و جوانمرد سهل سمبائتان ( \*\* ) ارانشاهیک با برادران زورمند خود و  
لشکریانش در برآمدن آفتاب بر ایشان حمله برد و همه را پراکنده کرد و محصوران را رها کرد ( )  
ترجمه پاتیکان ص ۲۶۶ ) .

---

\* این جایگاه سابق جاثلیق آلبانیا بوده است نزدیک سر چشمه رود چخن ، رجوع شود به گفته آلیشان  
Alishan در کتاب س . اربلیان ج ۲ ص ۱۵۲ .  
\*\* تابع اضافه نسبی زبان فارسی .

---

لقب ارانشاهیک که در این مورد مورخ آلبانیا به او می دهد شاید به اعتبار آینده بوده باشد زیرا موسس بلافاصله پس از آن و ذکر حوادث همان سال از کشته شدن آخرین پادشاه مهرانی یعنی وراز تیرداد به دست کسی به نام ترنرسه فیلیپیان ( \* ) سخن می راند . ( این لقب را باید نوعی تفخیم لقب بسیار محقر اران شاهیک به فتح دانست . )

از اینکه این شخص دوم گماشته سهل بوده است آگاهی نداریم اما قطعاً سهل از این مردم کشی بهره مند شده و لقب او را به خود داده است . چون وراز تیرداد را آخرین پادشاه مهرانی ( \*\* ) دانسته اند پیداست که سهل بستگی با این خانواده نداشته است .

در همان هنگام سواده تازی ( پسر عبدالحمید الجحافی ) به سیسکان تاخت و واساک حکمران آن سرزمین از بابک یاری خواست . این شورشی نامی هم دعوتش را پذیرفت و دختر واساک را به زنی گرفت ( \*\*\* ) . اما در بلک و جلم در ( ۸۲۸ ) دیر بزرگ ماکنوتس را ویران کرد .

---

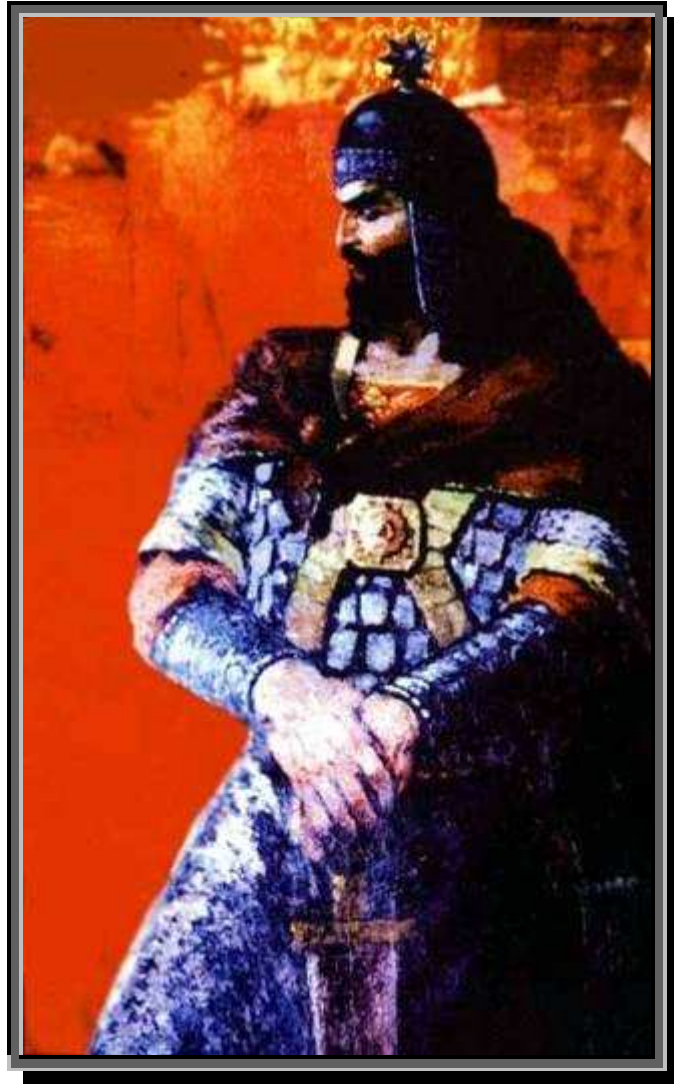
\* اربلیان ( ترجمه بروسه ج ۱ ص ۹۵ ) او را « ترنرسه سیونی » پسر فیلیپه می نامد هر چند که موسس که اربلیان مطالب خود را ازو گرفته چیزی درباره نرسه نمی نویسد . بنابر گفته مارکوارت ,, Marquart ,, در کتاب ,, Streifzuge ,,

ص ۴۵۷ وی یکی از بطریق های ( ارانی ؟ ) بوده که یعقوبی در ص ۵۶۲ وی را از موافقان حکمرانی می داند که ابن خلیفه فرستاده بود و می گوید که ایشان با فرمانروایان جدیدی که مامون فرستاد در افتادند ( در حدود ۱۹۸ = ۸۱۳ ) ، رجوع کنید به ترجمه بروسه از اربلیان ج ۱ ص ۹۶ و ج ۲ ص ۲۵ .

\*\* زن بیوه او بخچئن ( در جنوب رود ترتر ) گریخت و در آنجا دختر « سپرم » را به عقد ادرنرسه پدر سهل [ ساهاک ] رییس یا موسس سلسله سیونیهاد آورد ، رجوع کنید به کتاب موسس کلنکتوتسی ج ۳ فصل ۲۲ ( پس از این هم بحث خواهیم کرد ) .

\*\*\* طبری ج ۳ ص ۱۲۲۱ زن بابک را که با او گریخته « ابنة الکلاذنیة ؟ » خوانده است ، در صورتی که وی ارمنی بوده نتوانسته شوی خود را در گفتگو و سازش با هموطنان خود که در شمال ارس بوده اند یاری کند . اما تطبیق او با دختر واساک با توجه به شرحی که طبری درباره « کثیر الزوجه » بودن بابک نوشته دشوار است . رجوع کنید به تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۲۳ و رجوع کنید به یاد داشت ۲ پای صحیفه ۱۵۱ .

این نام ها ( \* ) می نمایند که چگونه نفوذ وی در میان ارس و کور توسعه یافته است . در مآخذ اسلامی به مطالبی که موسس کلنکتوتسی به تفصیل و با بیان هر اس انگیزی از کارهای بابک یاد کرده تنها غیر مستقیم اشاره کرده اند .



بابک دلاور آذربایجان

\* تووسین در ترجمه پاتکانیان در ص ۲۶۸ نیست . س . دوست به من گفته است که تووسین و تسین در برخی از نسخهای خطی موسس کلنکتوتسی به جای طوسی نوشته شده . در طبری ج ۳ ص ۱۰۹۹ گفته شده است که در ۲۱۱ = ۸۲۶ مامون محمد بن حمید طوسی را به جنگ بابک فرستاد و سپس در ص ۱۱۰۱ آمده است که در ۲۶ ( ؟ ) ربیع الاول ۲۱۴ = ۳ ژون ۸۲۹ او را نزدیک هشتاد سر کشت و لشکریانش را در هم شکست . پس از شکست طوسی موسس پیشرفت دیگری به بابک در برابر ابراهیم پسر لیث ( به گفته دوست ) ذکر کرده است . این نام حتما ابراهیم بن اللیث بن الفضل التجیبی ( در اصل نقطه ندارد و این احتمال مولف است ) که مامون در ۲۰۹ = ۸۲۴ او را حکمرانی آذربایجان داد ، رجوع کنید به طبری ج ۳ ص ۱۰۷۲ و نام وی پس از آن در شمار سرکردگانی که بابک کشته است می آید ، رجوع شود به طبری ج ۳ ص ۱۲۳۳ ( سال ۲۲۳ = ۸۳۷ ) و نام او پس از نام زریق ابن علی بن صدقه و محمد

بن حمید طوسی آمده ، رجوع کنید به ابن الاثیر ج ۶ ص ۲۷۵ و ۳۳۸ . در سکه ای که خالد بن یزید در ارمنستان در حدود ۲۱۲ - ۲۱۷ = ۸۲۷ - ۸۳۲ زده است نام وی توام با اسم ابراهیم نامی است که نام پدرش خوانده نمی شود .  
ر . واسر در کتاب سالنامه حکمرانان تازی

„ R. Vasmer Chronologie arabischen Statthalter .....  
چاپ وین ۱۹۳۲ ص ۷۲ پیشنهاد می کند که درین سکه این نام را باید ابراهیم بن زید و تاریخ های آن را ۲۱۵ و ۲۱۷ خواند . ابراهیم بن عتاب را به عقیده تیزنهاوزن Tisenhausen درین سکه ابن غیاث یا ابن اعیان باید خواند .  
نبودن الف دوم در آغاز این نام ها مانع است که با ابراهیم ابن اللیث یکی باشد .

---

بابک خود به جایگاه خویش به « آماراس » رفت اما با نایب او رستم کشمکش را دنبال کردند و وی را شکست دادند . در این وقایع نامی از سهل نبرده اند اما در زمان معتصم ( ۸۲۴ - ۸۳۳ = ۲۱۸ - ۲۲۷ ) صریحا گفته اند که در اران ( رجوع کنید بتاریخ یعقوبی ص ۵۷۹ ) سر به طغیان برداشت و چنین می نماید که چندی سهل و بابک به زیان یکدیگر برخاسته اند . چون در ۲۲۲ = ۸۳۷ افشین بابک را شکست داد و بابک کوشید از میان سرزمین امیران ارمنی بگریزد و به حمایت تئوفیل امپراتور پناه ببرد . پیامی به سهل بن سنباط داد و وی به دیدار او رفت .

شرحی که طبری درباره فرار بابک نوشته ( ج ۳ ص ۱۲۲۳ سال ۲۲۲ = ۸۳۷ ) مطالب مفصل جالبی دربر دارد اما راهی را که وی برای رسیدن به کوهستان قلمرو سهل بن سنباط در پیش گرفته است درست معلوم نمی کند .

« هنگامی که سهل وی را دید دستش را بوسه داد و گفت : ای خداوندگار ، ... برای پذیرائی از تو کسی شایسته تر از من نیست ، تو جایگاه مرا میدانی . کاری با خلیفه ندارم ... تو می دانی بر سر من چه آمده است و از کشور من خبر داری . همه بطریقان که در این جا هستند با تو خویشاوندی دارند و در خانهایشان فرزندان برای تو زاده شده است »

( زیرا هرگاه بابک می شنید که بطریقی دختری یا خواهری زیبا دارد کس نزد او می فرستاد و دختر را می خواست و اگر بطریق دختر را نمی داد بابک به دیدار بطریق می رفت و دختر را با چیز های دیگری که آن بطریق داشت از او می گرفت ) .

همه این مطالب نشان می دهد که سهل در جنوب رود کور بود و با بابک روابط شخصی داشت . بابک در ضمن آنکه دعوت سهل را به دژ او پذیرفت حزم را رعایت کرد و برادرش عبدالله را گفت جای دیگر یعنی نزد این اصطیفانوس بماند ( درباره وی رجوع کنید به صحیفه ۱۵۴ ) .

این دو سردار که تا اندازه ای از میهمانان خود دل آزرده بودند آنان را به افشین تسلیم کردند . در برابر این خدمت برجسته تازیان سهل را بسیار تجلیل کردند و از خطاهای پیشین او در گذشتند ( \* ) .

در یک قسمت الحاقی که در برخی از نسخ خطی کتاب موسس کلنکتوسی در ج ۳ فصل ۲۰ هست این مطلب را تأیید کرده و گفته اند ( با مبالغهای آشکار ) که سهل « فرمانروایی ارمنستان و گرجستان و اران را یافت و با نیرو و اختیار تام فرمان راند » ( \*\* ) .

وی می بایست در حدود پانزده سال از این منصب جدید برخوردار شده باشد زیرا که به گفته توماس ارتسرونی ج ۳ فصل ۲ ( ترجمه بروسه ص ۱۵۳ ) سهل پسر سنباط فرمانروای شکی که باین ( بابک ) را گرفت از امیران ارمنی بود که بوغای کبیر از کشورشان راند و باز ایشان را بدانجا برگردانیدند ( در ۸۵۴ ؟ ) ، هر چند که در فهرست طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ نام پسرش معاویة بن سهل بن سنباط جانشین نام او شده ( پسرش بابک را که اسیر شده بود به لشکرگاه افشین برد ) .

---

\* طبری ج ۳ ص ۱۲۷۲ <<< به پسر سهل ( معاویة ) صد هزار درهم و به سهل هزار هزار درهم و یک کمر گوهر نشان و لقب بطریق و تاج بطریقی دادند . گویا وضع ابن اصطیفانوس هم تثبیت شده و در اقطاع خود مستقر گشته است ، رجوع کنید به صحیفه ۱۵۴ ) .

\*\* این مطلب را مدیون س . دوست ( ۱۲ اوت ۱۹۵۲ ) هستم .

---

### ۳- جانشینان سهل

پس از این دوره فترت جالب توجهی در تاریخ جانشینان سهل پیدا می شود تا اینکه در آغاز قرن دهم از فرمانروای شکی بنام ادرنرسی ( آذر نرسی ) آگاهی می یابیم . برای وقوف بدین نکته باید وضع آن دیار را که تغییر یافته اما هنوز هرج و مرج کامل در آن حکمروا بود به غایت اختصار خلاصه کنیم :

در آغاز قرن نهم سلسله جدیدی به نام باگراتی در گرجستان ( کرتیل ) روی کار آمد . باگرات پسر آشوت ( ۸۲۶-۸۷۸ ) با محمد بن خالد در نخستین جنگ با امیر تفلیس اسحق بن اسمعیل همدست شد و در نتیجه همین یگانگی بود که چون بوغا تفلیس را در ۸۵۲ گرفت و اموال امیران ترسا ( خاصه ارمنیان ) را به گمان اینکه با وی در ستیزند تاراج کرد باگرات را زیانی نرساند .

سلسله جدید و تازه نفس فرمانروایانی که از بغداد مامور شده بودند یعنی ساجیان بلاهای تازه بر سر قفقازیان ترسا آوردند . در میان سال های ۹۰۲ و ۹۱۴ یوسف بن ابی الساج ارمنستان و گرجستان را ویران کرد و تفلیس را گرفت و به کاخ علیا حمله کرد .

تاریخ گرجستان با هواداری خاصی که از خاندان پادشاهی گرجستان دارد وقایعی را که در دوره حکمرانی ظاهری شعبه مهم پادشاهان باگراتی در کرتیل روی داده ثبت کرده است .

از آنجمله در شرح پادشاهی ادرنرسه دوم ( ۸۸۱ - ۹۳۲ ) نوه باگرات سابق الذکر شرحی از وقایع کاخت هست ، رجوع کنید به تاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۲۷۳ - ۲۷۹ .  
مدتی پس از آنکه سمبات پادشاه ارمنی بدست یوسف ( در ۹۱۴ ) (\* کشته شد پادشاه محلی کویریکه  
یعنی پادشاه گرجستان غربی ( ابخاز ) کنستانتین را ( که در این هنگام در دست پادشاه کرتیل بود ) (\* )  
دعوت کرد که در جنگ های کاخت سفلی ( هرتی ) شرکت کند .

---

\* یعنی سمبات ناهاتاک یا سمبات شهید ( ۸۹۰ - ۹۱۴ ) که به دست یوسف ابن ابی الساج کشته شد ، رجوع کنید به  
تاریخ ارمنستان بروسه Grousset.....چاپ ۱۹۴۷ ص ۳۹۷ - ۴۴۱ .  
\*\* سلسله « ابخازیه » از مردم محل بودند و تا اندازه ای نسبشان به خزران می رسید . نسب نامه آنها در سندی هست  
به نام « دیوان » که تاگایشویلی کشف کرده است .

## Tagaishvili

رجوع کنید به :

## Journal Asiatiqu

مجله آسیایی 1927 شماره ده صفحه ۳۵۷ - ۳۶۸ .  
سلسله ابخازی در سرزمینی که شامل گرجستان غربی بود و حتی دامنه آن تا گرجستان شرقی کشیده می شد فرمانروایی  
داشت . از ۹۸۷ باگرات دوم از سلسله باگراتی گرجی که مادرش شاهزاده ای ابخازی بود بر تخت شاهی نیاکان خود  
نشست و بدینگونه کشور را متحد کرد .

---

متحدین دژوجین را شهر بند کردند اما در این هنگام ادرنسی بطریق ناگهان بدانجا رسید و سه تن  
دژبانان به او تسلیم شدند و صلح برقرار شد .  
هرچند بنا بر کتاب بروسه ص ۲۷۷ یادداشت ۳ اصل و نسب این شخص معلوم نیست نباید از عقیده  
کریمسکی پیروی کرد زیرا کریمسکی وی را با اذر نرسی بن همامان که مسعودی می گوید در شکی  
بوده است تطبیق می کند ، زیرا همسایه دیگری نبوده است که بتواند به هرتی دست اندازی کند .

( چنانکه گفته " وخوشت " درست باشد « رجوع کنید به یادداشت ۳ صحیفه ۱۴۷ » این را باید دلیل ادامه و  
استمرار نام آذر نرسی در آن خاندان دانست .

## Vakhusht

این حقیقت را باید در نظر داشت که دو سلسله از مهاجران به کاخت و شکی رفته اند :  
یکی از تارون و دیگری از کلارجت ، رجوع کنید به یادداشت شماره ۲ در صحیفه ۱۴۷ .

جایگاه اخیر را مخصوصا در مورد قلمرو مربوط به «سه برادران» ذکر کرده اند و چنان می نماید که این اذرنرسی بازمانده مستقیم یا نامستقیم بطنی یا صلبی سهل بن سنباط بوده باشد .

مسعودی این نکته را در حوادث سال ۳۳۲=۹۴۳ آورده است اما مانند برخی موارد دیگر احتمال می رود وی از مآخذی که پیش از او بوده است بهره مند شده باشد . توجه به این نکته یعنی اگر دوران حکمروایی برای یک تن طولانی به نظر می رسد و عبارت باشد از فاصله میان ۹۱۴ و ۹۴۳ تقریبا مشکل ما را حل می کند .

در تاریخ گرجستان ( کتاب سابق الذکر ص ۲۷۹ ) آمده است که تا روزگار حکمرانی اشخانیک ( به زبان ارمنی مصغراشخان به معنی شاهزاده ) همه ساکنان هرتهی کافر ( ظاهرا معتقد به آیین ارمنی ) بودند اما وی که فرزند شاهزاده خانم گرجی دینار بود آنها را به دین ارتدوکس ( یونانی ) درآورد و بدین جا که می رسد فصل را به پایان می رساند . در این مآخذ نیز زکری از روابط این شاهزاده جدید یا بطریق ادرنسی سابق الذکر نیست . اما در آن میان اشاره ای به واقعه ای رفته است که در همان زمان وی داده و آن اشاره بسیار مغتنم است بدینگونه که گفته شده است معاصران این شاهزاده در بردعه و آذربایجان سالارها یعنی مسافریان بوده اند .

در حقیقت در فهرست نام های صاحبان اقطاع مرزبان بن محمد مسافری ( به تاریخ ۳۴۴ = ۹۵۵ ) که ابن حوقل در ص ۲۵۴ آورده است بنام اشخانیک معروف به ابو عبدالمک صاحب شکی برمی خوریم .  
( رجوع کنید به یادداشتی که درباره کتاب ابن حوقل خواهد آمد . )

به نام اشخانیک که می رسیم نیز به دوره ای بر می خوریم که در تاریخ شروان وقایعی مربوط به آن آورده اند . قبول رسمی دین ارتدوکس به وسیله اشخانیک ظاهرا نشانه بسط نفوذ همسایگان گرجی است و چنین می نماید که تغییر اساسی در روابط میان شکی و کاخت روی داده باشد . به نظر می رسد که دومی اولی را در خود مستهلک کرده باشد ، زیرا در تاریخ شروان ( در ضمن وقایع سال ۱۰۶۸ میلادی ) عنوان « فرمانروای شکی » قطعا به اغسرتن فرمانروای کاخت تعلق می گیرد .

رجوع کنید به کتاب مطالعات من ص 30 ، 66 ..... Studies





#### 4 - عیسی بن اصطیفانوس

اینک باید درباره ابن اصطیفانوس که از او در داستان تسلیم بابک به افشین (سال ۸۳۷) ذکری رفته است اندکی سخن برانیم. (بروسه اصل و نسب او را نمی دانسته است. گروسه در ص ۳۶۴ یادداشت 5 به خطا او را پسر ادرنرسه از مردم سیسکان غربی دانسته است.)

طبری آنجا که دستگیری وی را به دست بوغا (سال ۸۵۲) شرح می دهد وی را صریحا عیسی بن یوسف بن اخت اصطیفانوس که گویا به معنی خواهر زاده اصطیفانوس است می خواند، یعنی پدرش یوسف و مادرش خواهر اصطیفانوس بوده است (نام وی را با مساحمه در همان قسمت ج ۳ ص ۱۲۲۸، عیسی بن یوسف بن اصطیفانوس آورده است).

در حقیقت موسس کلکنکتوسی در ج ۲ فصل ۱۹ درباره وی چنین می گوید:

« استپانوس بنام " ابلسد " که بابک را در جنگ با « بلکانیان » (مردم بیلقان؟) شوراند در ۸۲۸ کشته شد. کشندگان وی **داون و شاپوه** به دژ پناه بردند و به هواخواهی بابک جنگیدند. دوازده سال بر مجموعه ای از نواحی " ارتسخ " (\* فرمان راندند تا کسان استپانوس؟) آنها را کشتند و خواهر زاده " مسالمت اندیش " استپانوس یعنی **ایسای** موسوم به ابو موسی آن نواحی را که داون و شاپوه گرفته بودند دوباره مسخر شدند و بر آنها فرمان راندند. »

\* ورین وای کونیک ، بردزور ، ( لسر ) سیسکان ، هابند ، آماراس ، پازکانک ، مخانک و تری که این آخری جزو ایالت اوتی و مابقی جزو ارتسخ است و تمام این نواحی در حوزه رود کور ( و نه ارس ) واقع است .

این همان کسی است که طبری عیسی بن اصطیفانوس می نامد . اصطیفانوس در ۸۲۸ به خدمت بابک درآمد ، دو سال بعد بابک طوسی و در سال دیگر ابراهیم بن لیث را شکست داد . ( رجوع کنید به یادداشت ۴ صحیفه ۱۴۹ ) . در همان سال استپانوس کشته شد و کشندگان وی دوازده سال آن سرزمین را در دست داشتند . بنابراین قراین جلوس عیسی در حدود سال ۸۴۱ یعنی پس از پایان کار بابک بوده است و او بایستی تا سیزده سال دیگر بر روی کار مانده باشد .

توماس ارتسرونی ( ج ۳ بند ۳/۱۰ ص ۱۴۵ - ۱۵۰ ) آورده است که چگونه پس از لشکر کشی توام با تلفات و خسارات سنگین که در جنگ با صناریه کرد بوغا در آلبانیا پیش رفت و قسمت اعظم آلبانیا فرمانگزار ابو موسی معروف به پسر شیخ ( کشیش ) بود . ( بروسه گمان می کند این کلمه یک نوع ترجمه تحت اللفظ از ابو موسی عربی باشد و این بسیار ممکن است ) .

سپس مقاومت دلیرانه وی و آلبانی های فرمانگزار وی را در برابر لشکریان خلیفه ( که برخی امیران ارمنی نیز آن را تقویت کرده بودند ) شرح می دهد . ابو موسی در ۲۸ جنگ پیروز شد و شهربندان ختیش ( در تاریخ طبری : کشیش ) دژ او یک سال طول کشید . ابو موسی نامه ای به خلیفه نوشت و به تعرض او اعتراض کرد ( و شاید به خدمات خود که در ۸۳۷ کرده بود اشاره کرد ) و خلیفه برای او زنهار نامه فرستاد . سپس به لشکرگاه بوغا رفت و او را به بین النهرین فرستادند . مقام اساسی ابو موسی چنان می نماید درین حوادث این بوده است که تسلیم شده و او را با هشت تن اسیر دیگر تبعید کرده باشند .

اصل و نسب ابو اسد استپانوس معلوم نیست هرچند این نکته که وی بابک را به یاری مردم بلک ( یا بلکان ) برانگیخته جالب توجه است . پنداری نامی که در زبان تازی بیلقان آمده از همان شهری است که امروز در دشت میل ( ویران های آن معروف است به میل بیلقان ) بر سر راه ورثان ( اکنون بنام التان در کرانه جنوبی ارس ) به بردعه ( پرتو ) واقع است . مردم این شهر از نژادهای مختلف بودند و به سرکشی شهرت داشتند .

رجوع کنید به مقاله مینورسکی و کل کاهن در مجله آسیایی فرانسه سال 1949 شماره ۱ ص ۲۸۶ - ۳۳۶ .

#### Cl.Cahen

پرخاش س . دوست بجا است آنجا که می نویسد : یافتن ضبط تازی برای این نام در جایی که ارمنیان آن را پیتکران می نامند بر خلاف انتظار است . با این همه کاملاً با این عقیده همراه نیستم که پیتکران و بیلقان ( بیلاکان ) که اولی نام ایالت و دومی نام شهری بوده است ( هرچند گاهگاهی به ناحیه هم گفته اند ) از نظر زبان شناسی یکی باشند . در مرجع تازه تری ( اربلیان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶ )

این وقایع را اندکی با اختلاف آورده اند : « مردم ناحیه بالاسکان ( در اصل چنین است ) از فرمانبرداری بابن ( یعنی بابک ) خودداری کردند و بابک به یاری ایلسدار آلبانیان ( الوان ) این ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بی گناه را کشتار کرد » .

بالاسکان ( ؟ ) که اربلیان نام می برد شاید درست نباشد ، هرچه که در همان جهت باشد . در حقیقت بلاسجان بایستی در دشت موقان باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط به پیتکران ذکری از آن آمده است ، رجوع کنید به کتاب ارانشهر تالیف مارکوارت ص ۱۲۰ .

اینک می رسیم به خود ابو موسی عیسی ، باید پذیرفت که وی رابطه ای با هیچ خاندان شاهی نداشته است . هر چند مادرش خواهر اصطیفانوس بوده ، پدرش که طبری او را یوسف میخواند چنین می نماید که کشیش بوده است ( رجوع کنید به کتاب توماس ص ۱۴۵ ) .

از آنجا که وی در ختیش در برابر بوغا پایداری کرده است بسیار بجا است که قرینه ای از آن را از طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ ( سال ۲۳۸ = ۸۵۲ ) نقل کنیم آنجا که می گوید : « عیسی بن یوسف در دژ کتیش از بخش بیلقان بود که در ده فرسنگی بیلقان و پانزده فرسنگی بردعه بود . بوغا با وی جنگید و دژ ( او را ) گشود و او را با پدر و فرزندش همراه خود برد . مسافت هایی که طبری بیان کرده منطبق است با ناحیه شوشا ( شوشی ) امروز .

پیدا است که این دژ در ناحیه بیلقان بوده است . وانگهی بنابر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ ارس از میان سرزمین بابک ( یعنی ناحیه بدین در کرانه جنوبی آن ) و کوه « ابو موسی » که ممکن است همان عیسی باشد می گذرد . چنین می نماید که به گفته مسعودی این کوه ( جبل ) در کرانه رود ارس باشد . این جریات می رساند که مرکز متصرفات ابوالاسد و ابو موسی با گوشه جنوب شرقی آلبانیا یعنی ناحیه ای که در کرانه چپ ارس ، همان جا که از تنگ های کوهستانی به دشت می ریزد ، واقع است رابطه دارد . ( اقطاع ابن اصطیفانوس ممکن است همان جایی باشد که هنوز تشخیص داده نشده یعنی خیزان یا جیزان و غیره که ابن حوقل بدان اشاره می کند . رجوع کنید به شرحی که درباره کتاب ابن حوقل خواهد آمد ) .

به نکته دیگری هم باید توجه کرد . از لحن طبری می توان چنین دریافت که در دژ سهل که بابک خود به آنجا رفته است و قلمرو ابن اصطیفانوس که برادر خود را به آنجا فرستاد همسایه یکدیگر بوده اند .

در فهرست بزرگانی که تبعید شده اند طبری در ج ۳ ص ۱۴۱۶ با همان لحن از ابن اصطیفانوس و سنباط بن آشوت به نام ابو العباس الوائی ( ؟ ) و معاویة بن سهل ابن سنباط بطریق اران و آذر نرسی بن اسحق الخاشنی ( از خچن ؟ ) یاد می کند .

نتیجه آن است که باید تصور کنیم خچن ناحیه خاصی بوده هر چند که شاید فرمانبردار ابن اصطیفانوس بوده باشد . ( رجوع کنید به کتاب توماس ارتسرونی ص ۱۳۳ : اترنرسه امیر الوانک یا اران ) .

اگر وی خداوند همه سرزمینی بوده باشد که موسس کلنکتوسی بر شمرده است قلمرو سهل می بایست  
به حوزه رود کور نزدیک تر باشد .  
رود خچن از جنوب به موازات رود ترتر جریان دارد که برده ( پرتو ) در کنار آن است .

.... ادامه دارد



<http://www.mahnaaz.com/>